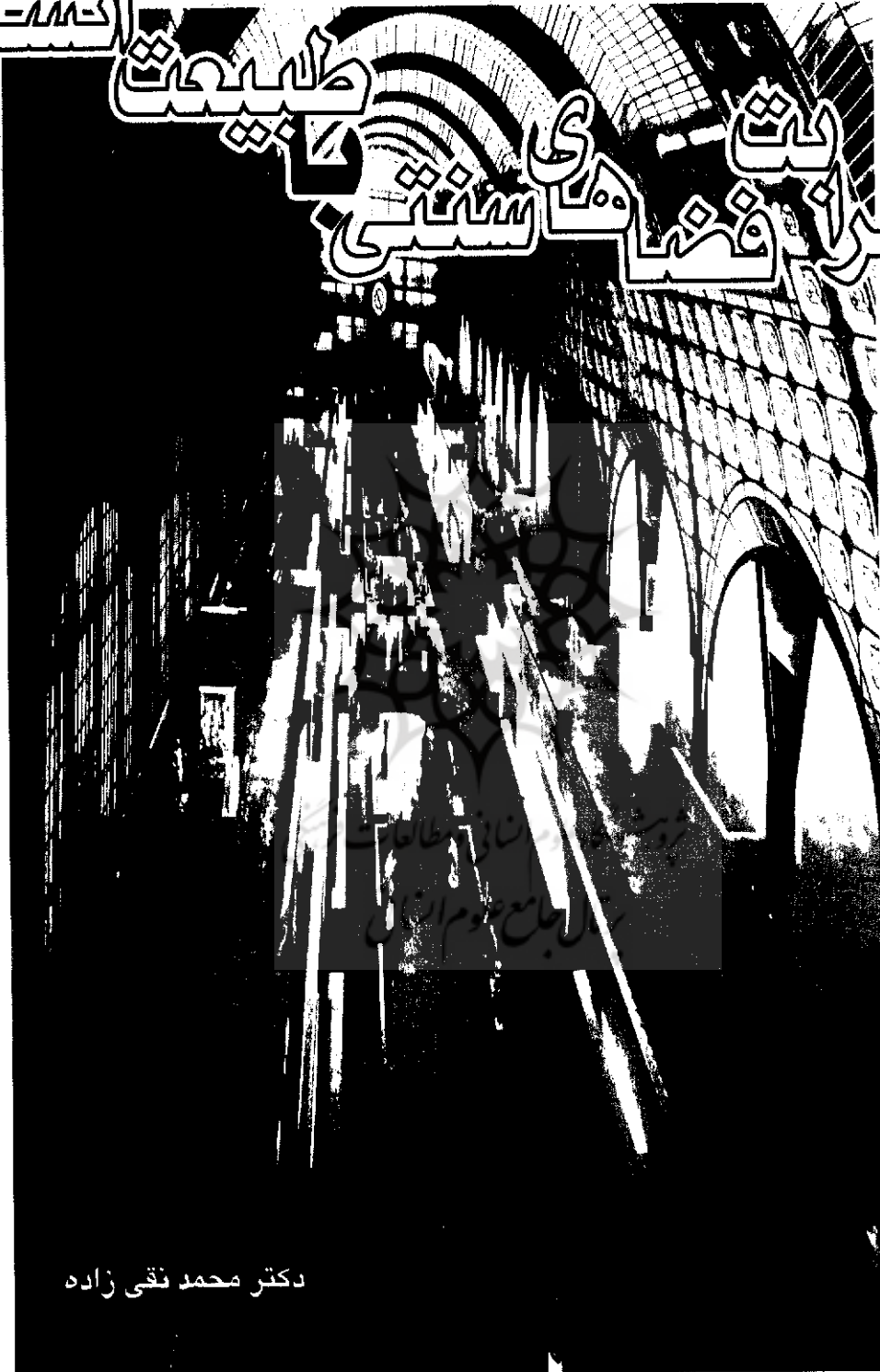


قرابت فی سنی طبیعت انسان



دکتر محمد نقی زاده
مجمع علوم اسلامی

دکتر محمد نقی زاده

«جهل اکثر معاصران ما نسبت به آنچه دارای خصیصه‌ای واقعاً سنتی است، چندان است که در استفاده نابه‌جا از مفهوم سنت جای تعجب نیست، اما در عین حال ناگزیر به این مطلب نیز باید اذعان کرد که سوء تعبیرها و استنباط‌های نادرست و غیرعمدی به خوبی به بعضی «نقشه‌ها» کمک می‌کنند که در مورد ارتباط رواج فزاینده آن‌ها با یکی از «تلقیناتی» که بر روحیه جدید تسلط و اصولاً همواره به تخریب سنت راستین گرایش دارند، تردید معجز نیست.» (گتون)^۱

درآمد

همان‌گونه که از عنوان مقاله برمی‌آید، شناسایی و بیان ارتباط و تناسب آن دسته از فضاهای شهری که در دوران سنت بنا شده‌اند با طبیعت انسان مدنظر است. در این راه طبیعتاً ویژگی‌های فضاهای مدرن که در دوران تجدد بنا شده‌اند نیز مورد بحث و بررسی و مقایسه قرار خواهند گرفت. به این ترتیب ضروری به نظر می‌رسد که قبل از آغاز مباحث اصلی، مفهوم برخی تعبیر (ان‌گونه که مدنظر مقاله است) بیان شود تا امکان مفاهمهٔ بهتری فراهم گردد. برای «فضای شهری» که در ادبیات معماری و شهرسازی اصطلاحی متأخر است و از طریق تماس با تجارب و ترجمهٔ مدارک غربی در زمینهٔ معماری و شهرسازی وارد زبان و ادبیات معماری و شهرسازی معاصر فارسی شده است، تعاریف نسبتاً متنوعی را می‌توان برشمرد که در جهت تحدید بحث اجمالاً آن را فضایی می‌نامیم (اعم از سرباز یا سرپوشیده) که دسترسی به آن برای عموم مردم فراهم بوده و در عین حال که از سوی عملکرد (یا عملکردهایی) احاطه شده است، در خود فضا و یا به عبارتی در میانهٔ آن نیز فعالیت (یا فعالیت‌هایی) در جریان است. از میان مصادیق مختلف آن نیز تمرکز اصلی بر میدان و خیابان (در مقیاس‌های مختلف) متوجه خواهد بود، و در هنگام ضرورت، از سایر فضاهای زندگی نیز به تناسب سخن خواهیم گفت.

اگر چه که (به درستی) اکثریت متفکران و حتی انسان‌های عادی، «سنت» را در مقابل «تجدد» قرار می‌دهند، اما در بسیاری موارد سهواً یا عمدتاً به معنای صحیح و حقیقی این دو مفهوم توجه نمی‌شود. برای نمونه واژه «سنت» با مفاهیمی چون کهنگی، قدمت، امر منسوخ از نظر علمی، مندرس بودن و امثالهم، و واژه «تجدد» با مفاهیمی که «نوبودن»، «تازگی»، «علمی بودن» و «روزآمد بودن» را القا می‌نمایند، خلط شده و شئونده (و خواننده) را به اشتباه می‌اندازند. در واقع بی‌توجهی به معانی اصلی واژه‌های Tradition و Modernity که

معادل‌های منتخب آن‌ها در زبان فارسی «سنت» و «تجدد» هستند، سبب تشدید چنین خلط مباحثی می‌گردد. از آنجایی که تفاوتی بنیادین بین «سنت» با «کهنه‌پرستی» و «تجدد» با «نوگرایی» وجود دارد که برخی بدون توجه به آن، این مباحث را با یک‌دیگر خلط نموده، خود و جامعه را گمراه می‌کنند، بی‌مناسبت نیست تا به تعریف اجمالی مورد نظر از «سنت» و «تجدد» اشاره شود. اختلاف نظر متفکران در تعریف سنت، ناشی از تمایزات جهان‌بینی آن‌هاست که از شیوهٔ نگرش آن‌ها به هستی و مبادی شیوهٔ زیست انسان متبعث می‌شود. علی‌رغم این‌که تعریف «سنت» از مناظر متنوعی قابل بررسی است،^۲ اما مقصود از «سنت»، در این‌جا، ارتباط با ماوراءالطبیعه را مدنظر دارد؛ ارتباطی که سنت‌گرایان مؤید آن و متحدان منکر این ارتباط (یا لزوم توجه به آن) هستند. برای نمونه «سنت، عادات و رسوم قدیم نیست بلکه سنت به معنای آنچه از آسمان و از جانب خداوند به انسان رسیده است و در واقع مترادف با دین به معنای وسیع آن می‌باشد.»^۳ نصر نیز معتقد است که مراد ما از «سنت» آداب و رسم‌های جاری نیست، بلکه سنت با پایهٔ روحانی و ماوراءالطبیعهٔ خود از آسمان نازل می‌شود. شووان نیز سنت را مترادف با دین دانسته و معتقد است که «در تمدن‌های سنتی، بدون شک هیچ هنری وجود ندارد که کاملاً غیردینی باشد.»^۴ گتون اهمیتی ویژه و بنیادین برای سنت قائل می‌باشد، و معتقد است که «در نتیجهٔ اغتشاش فکری که مشخصهٔ روزگار ماست، کلمهٔ سنت به طور نسنجیده بر امور مختلف و غالباً پیش پافتاده، همچون آداب و عادات محض که عاری از هرگونه معنای حقیقی بوده و سابقهٔ چندانی ندارند، اطلاق می‌شود. ما به سهم خود، از اطلاق این اصطلاح بر آنچه به ساحت بشری محض تعلق دارد، تحت هر شرایطی پرهیز می‌کنیم.»^۵ و اما در مورد تعبیر نوگرایی و تجدد نیز که دو تعبیر کاملاً متفاوت هستند، نکاتی قابل ذکر است. نوگرایی عبارت

است از اهتمام در جست‌وجوی مفاهیم، اشیا و پدیده‌های جدید و جای‌گزین نمودن آن‌ها به جای عناصر کهنه و قدیمی و مندرس و نامطلوب و یا تکمیل و بهبود بخشیدن آن‌چه که موجود است. ناگفته پیداست که غالب فرهنگ‌ها و جهان‌بینی‌ها و به‌ویژه ادیان الهی، در عین حالی که خود مشوق نوگرایی هستند، محدوده‌ای برای «نو»‌گرایی قائل بوده و اشاعهٔ هر «نو»‌یی را مجاز نمی‌شمارند. آن نوگرایی و نوجویی‌ای مورد عنایت است که پایه‌ای عقلی و علمی و منطقی داشته باشد و در جهت کمال به انسان کمک کند و نه این‌که تنها به صورت تئوری و نظریه‌ای غیرقابل اعتماد و استناد مطرح شود و یا این‌که صرفاً ابزاری در جهت تهییج مشتتهای مادی انسان باشد. از جانب دیگر «تجدد» یا «مدرنیسم» (به‌طور عام) عبارت از تفکر حاکم بر جوامعی است که بر «سنت» و روش الهی سیر نکرده و تبعیت از باورهای جهان‌گرا و مادی پس از رنسانس مغرب زمین را در پیش گرفته‌اند. مذاقه در معنی «مدرنیسم» نشان می‌دهد که (به‌عکس سنت که تداوم تاریخی و اصول ثابت جهانی Universal Principles را مدّ نظر دارد) مدرنیسم در پی قطع هرگونه ارتباط به‌ویژه ارتباط دینی و فرهنگی با گذشته است. خلاصه این‌که باید به حقایق و معانی واقعی «کهنه» و «نو» و همچنین «نوگرایی» و «سنت» و «تجدد» توجه جدی مبذول داشت، چرا که خلط مفاهیم سبب گم‌راهی انسان‌ها می‌گردد. «متأسفانه اکثر آن مردم که در دوران ما نوگرایی و نوجویی را یکی از عالی‌ترین ایده‌آل‌های بشری معرفی می‌کنند، از حقیقت کهنه و نو اطلاع درستی ندارند و گمان می‌کنند که ارتکاب هر خوش‌آیندی که موجب گسیختن اصلی از اصول تثبیت‌شدهٔ انسانی باشد، گرایش و جویندگی تازه‌هاست و فرار از کهنه‌ها و مرده‌ها!! فرض کنیم که گسیختن هر اصلی به‌وسیلهٔ اطلاع و گرایش به تازه‌ای انجام می‌گیرد، آیا بشر در مقابل آن اصول بر باد رفته اصول تازه‌تری را جانشین آن‌ها ساخته است، یا کاری جز تمایل به «هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست» از خود نشان نمی‌دهد؟ آن تازه‌ها که آبادی ندارند، چه نتیجه‌ای را در پیشبرد عالم انسانی به بار می‌آورد.»^۶ به این ترتیب، نکتهٔ مهم در مورد نوگرایی این است که نفی مدرنیسم و تجدد ابداً به معنای نفی نوگرایی و نوجویی در تفکر سنائی نیست، بلکه تفکر سنتی و قلمروهای مرتبط با آن (مثل هنر سنتی) در حد اعلائی از نوآوری بوده است و اصولاً «نو شدن را اساس دنیا می‌دانسته که «کل یوم هو فی شأن». (الرحمن: ۲۹)

به‌عنوان گزیده و نتیجهٔ بحث اجمالی فوق می‌توان گفت که در مفهوم مورد نظر از تعبیر «سنتی» و «مدرن» نیز که در متن نوشتار به تناسب تکرار خواهند شد، می‌گوییم

که مراد از سنت به هیچ‌وجه مفاهیم و موضوعات کهنه و مندرس و قدیمی و صرفاً تاریخی نیست، بلکه مقصود هر آن چیزی است که واجد معنویتی بوده و به تعبیر متفکران مثاله ریشه در آسمان دارد. از جانب دیگر، مقصود از مدرن نیز «نو» نبوده و به اشیا و مفاهیمی اشاره دارند که در واقع در تقابل با سنت (به معنایی که گفتیم) بوده، چشم از آسمان برتافته و بر زمین و زندگی دنیایی و عقل حسابگر متمرکز است. مضافاً این‌که «نو» نیز اشاره به شناخت و بیان و معرفی و تجسم تازهٔ اصول و مبانی ثابت و لایتغیر دارد. به این ترتیب، نه «سنت‌گرایی» مترادف با کهنه‌پرستی است و نه «نوگرایی» مترادف با تجدد است، بلکه «سنت‌گرایی» به معنای گرایش به اصول و مبانی ثابت و لایتغیر جهانی است که عالم و هر فعل آدمی را واجد معنویتی می‌انگارد و «نوگرایی» تمایل به کشف نوین معنا و ارائهٔ تفاسیر جدید آن اصول و مبانی ثابت بوده و به هیچ‌وجه تقابلی بین آن‌ها وجود ندارد. در واقع همان‌گونه که تفکر سنتی بیش از جهان‌بینی خاصی است که ریشه در گرایش به معنویت دارد، «مدرنیته» (نیز) نحوهٔ خاص نسبت بشر با عالم و آدم و مبدأ عالم و آدم است و این نحوهٔ خاص نسبت، در علم جدید و تکنولوژی ماشینی و با پوشیده شدن امر قدسی و قرار گرفتن هنر در قلمروی زیباشناسی و در بعضی مظاهر دیگر ظهور پیدا کرده است.^۷ سنت و تجدد نه تنها در مفهوم که در مصادیق نیز تفاوت‌ها و اختلافات بنیادین با یک‌دیگر دارند، برای نمونه یکی دیگر از تفاوت‌های اساسی سنت با مدرنیته را در چگونگی نگرش انسان به تحصیل سعادت او می‌توان جست‌وجو کرد: «انسان مدرن معتقد است سعادت آن راهی است که خودش انتخاب می‌کند و از هرگونه تحمیل بیرونی آزاد است و هیچ چیز از بیرون به بشر رهنمود نمی‌دهد و سنت آن است که انسان سعادت را از خودش نمی‌تواند درک بکند؛ از بیرون باید برای او راهنمایی‌هایی بشود.»^۸ به هر حال، تقابل تجدد و مدرنیسم با دین و سنت الهی که بر وحی و امر قدسی متمرکز است، موضوع پذیرفته شده‌ای است. این امر به حدی است که بنا به نظر رنان «کار تجدد وقتی به پایان می‌رسد که هرگونه اعتقاد به امر قدسی منسوخ شود. به نظر او صرفاً (فقط) علم جدید (است که) باید به زندگی بشر سر و سامان و سازمان بدهد.»^۹ بدیهی است که مراد از علم جدید نیز تنها علم تجربی و Science است و نه معرفت و حکمت و دانش به معنای عام کلمه که معارف و حیاتی را نیز در برمی‌گیرد. نتیجه این‌که در بحث حاضر اگر چه که جملگی مصادیق فضاهای سنتی فضاهای تاریخی هستند، اما این به دلیل قدیمی بودن آن‌ها نیست، بلکه به جهت وجه معنوی آن‌هاست که فی‌الواقع همچون



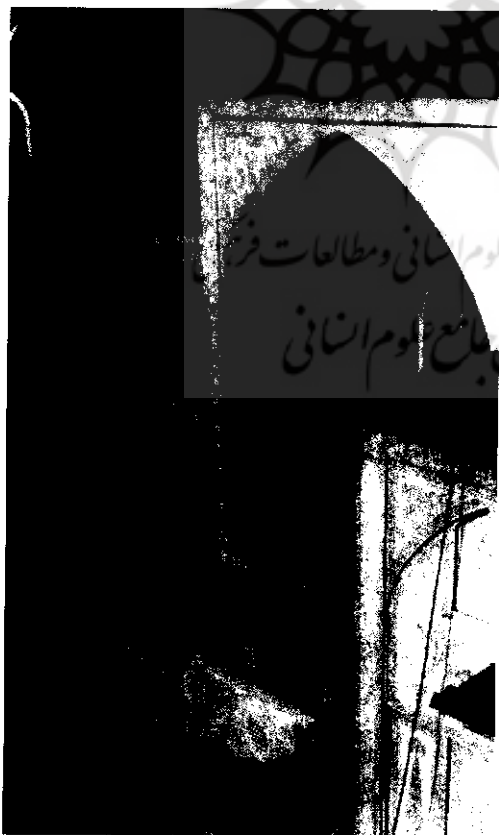
مشهد: آرامش فضای شهر
در پناه عنصر معنوی و مذهبی،
سیمای آشنای شهر ستی

انسان که واجد ابعادی معنوی و مادی است، آن‌ها نیز علاوه بر کالبد فیزیکی خویش متضمن معنا و هویتی معنوی هستند.

گرایش به فضاهاى شهری ستی

در گذشته که تحولات و شکل‌گیری کلیه موضوعات مرتبط با حیات انسان و از جمله فضاهاى شهری با تأنی و به مرور ایام شکل می‌گرفت و به منصفه ظهور می‌رسید، ارتباط انسان‌ها با تاریخ و گذشته خویش و به‌خصوص با وجه معنوی و فرهنگی آن محفوظ و محسوس می‌ماند. اما امروز اولاً به جهت سرعت تحولات، ثانیاً به دلیل تکرار و تقلید الگوهای بیگانه و ثالثاً (و از همه مهم‌تر) به دلیل حذف و یا تضعیف وجه معنوی و فرهنگی پدیده‌ها، ارتباط انسان‌ها با تاریخ و گذشته - به‌ویژه وجه معنوی و فرهنگی آن‌ها از طریق ساخته‌هایشان - به شدت تقلیل یافته است. با عنایت به اهمیت ارتباط انسان با گذشته و تاریخش که برای او و به‌ویژه برای هویت او نقشی حیاتی ایفا می‌نماید، گرایش به تماس با هر آن‌چه که از گذشته مانده به شدت تقویت شده است. در ایفای نقش گذشته به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل هویتی جوامع، نمونه‌های زیادی قابل ذکر است که از جمله بارزترین آن‌ها در سال‌های اخیر که همگان شاهد آن بوده‌اند، نمایش زندگی و تاریخ چند هزار ساله بومیان استرالیا در مراسم افتتاحیه بازی‌های المپیک و همچنین رجوع به زندگی فنیقیان به‌عنوان اعقاب و تاریخ لبنان در مراسم افتتاحیه بازی‌های آسیایی می‌باشد، که هر دوی این کشورها (که به هر حال کشورهای جدیدالتأسیسی هستند) با استناد به آن‌ها در پی نمایش ریشه داشتن خویش در اعماق تاریخ هستند. استرالیا که کشوری جوان و با جمعیتی عمدتاً غربی است و حتی با بومیان آن سرزمین از دیرباز مشکلات عدیده‌ای دارد، در این موقعیت تمسک به زندگی و تاریخ بومیان را برای احراز هویت تاریخی خویش برمی‌گزیند.

کاشان: نه تنها مشهد
که خانه‌ها نیز فضای مطلوب
و مانوس و انسانی داشتند



سالیان درازی است که با احداث موزه‌ها و تأسیس و گسترش نهادهای میراث فرهنگی و با معرفی یادگارهای گذشتگان و تاریخ (که شاید برخی از آن‌ها از نظر هنری و فنی و فرهنگی و معنوی نیز ارزشی نداشته باشند) سعی در احراز و معرفی هویت تاریخی ملل و جوامع می‌شود. به تبع آن در جامعه نیز توجه به اشیاء تاریخی و عتیقه افزایش یافته است. این امری کاملاً بدیهی و طبیعی است، زیرا یکی از اصلی‌ترین منابع و عوامل شکل‌دهنده و تعریف‌کننده هر فرد گذشته و تاریخ اوست که نه تنها تاریخ حیات شخصی و فردی او و هم‌نو عانش، که تاریخ ملت و فرهنگ و کشور و دین و جامعه‌اش که در مقیاس وسیع‌تر تاریخ بشریت است. به این ترتیب، تاریخ منبع الهامی برای شکل‌گیری هویت انسان و یا به عبارتی زمینه‌ساز هویت فرد توسط خویش است. علت این‌که انسان‌ها (به تناسب) با عناصر و پدیده‌هایی خاص و از جمله با فضاهایی احساس این همانی کرده و آن‌ها را جزیی و یا جلوه‌ای از هویت خویش می‌پندارند، آن است که ارزش‌های مورد نظر خویش را در آن فضاها متجلی می‌یابند. باید گفت که عوامل تعریف‌کننده هویت فضا، آن اصول و ارزش‌ها و مفاهیمی هستند که سازنده هویت انسان (و یا حداقل مورد توجه انسان برای احراز هویت مطلوب) می‌باشند و به این ترتیب، انسان است که برای فضا هویت خلق می‌کند و به ماده و مکان شرافت و معنا و هویت می‌بخشد. از جانب دیگر، انسان در جست‌وجوی

هویت، تاریخ و گذشته و اصل خویش را یکی از اصلی‌ترین منابع هویت خویش می‌انگارد و از آن زمان که انسان مدرن ارتباط خویش را با معنا و معنویت تاریخ گسست و هویتش را در ماده و دنیا جست‌وجو نمود، موزه‌ها مأموریت احراز یا جعل هویت برای انسان را در دست گرفتند. فضای زندگی با شهر یکی از مهم‌ترین عناصری است که در بسیاری زمینه‌ها می‌تواند ارتباط انسان با گذشته را فراهم نموده و در احراز هویت او ایفای نقش نماید. شهر نیز خود مشتمل بر اجزا و عناصر متعددی است که نوشتار حاضر بر یکی از آن‌ها (فضای شهر) متمرکز خواهد بود.

رابطه فضا و هویت انسان

رابطه «انسان» با «فضا» از منظرهای گوناگونی قابل بررسی است که در این مجال این رابطه از جهت ویژگی‌های هویتی آن‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت. البته پرداختن به جملگی جزئیات مرتبط با انسان، فضا و هویت و روابط متقابل آن‌ها بحث مستوفایی را طلب می‌نماید که با ارجاع مطالعه برخی جزئیات به مراجع ذی‌ربط، رابطه «این همانی» انسان با فضا و یا به عبارتی احساسی و نوع هویتی که از حضور در یک فضای شهری به انسان دست می‌دهد، مورد نظر خواهد بود. انسان به تناسب ساحت‌های حیاتش واجد مراتبی از هویت است. آنچه توسط انسان خلق می‌شود نیز به

سمت‌ان: فضای شهری در متن
زندگی در عین حراست
از فرهنگ ایرانی



تناسب تأثیری که از ساحت‌های مختلف حیات انسان می‌پذیرد، واجد همان مرتبه از هویت بوده و انسان در تماس با آن احساس «این‌همانی» خاص و مرتبط را می‌نماید. به این ترتیب، در تعریف و تبیین ویژگی فضاهای شهری سنتی و فضاهای شهری مدرن، توجه اصلی بر شناسایی این موضوع متمرکز خواهد بود که هویت فضای مورد نظر با کدام یک از وجوه هویتی انسان هماهنگ و همراه است. در نتیجه مشخص خواهد شد که کدام یک از آن‌ها (در مجموع) با هویت انسانی انسان که مشتمل بر صیغه‌های معنوی و مادی می‌باشد، همراه خواهد بود.

این موضوع بنیادین را نباید مغفول نهاد که اساساً میان انسان، فضاهای ذهنی و فکری او و ساخته‌هایش (و از جمله معماری) قرابت و مشابهت‌های غیرقابل انکاری وجود دارد. این قرابت امری قراردادی و جعلی نیست بلکه می‌توان از آن به عنوان موضوعی ناگزیر یاد نمود، زیرا انسان همواره در پی ایجاد محیطی است که هم محیط آرمانیش را خلق کند، هم توسط آن آراء خویش را به نمایش بگذارد و هم این‌که آن را برای نیل به آرمان‌هایش مساعد نماید. به همین دلیل است که فضاهای شهری گذشته را می‌توان تجلی آرمان‌ها و آرزوهای انسان و مقصدی که برای خود متصور بود دانست. انسانی که به آسمان می‌نگریست و به آن گرایش داشت، به خلق فضایی دست می‌یازید که هم تجلی این گرایش باشد و هم این گرایش را تقویت نماید و اما در شهرهای امروز که مکان زیست انسان‌هایی با رویای توسعه تکنولوژیکی است که در آرزوی توسعه جهان ماشینی خویشند و آرزویی جز ساخت ماشینی بهتر و کاراتر و سریع‌تر ندارند، فضاها نیز همانند پیچ و مهره‌های ماشین ظاهر می‌شوند که انسان را در لابه‌لای خویش له می‌کنند. در فضاهای شهری امروز که بر زمین متمرکز دارند و از آسمان چشم بر گرفته‌اند، لحظه‌ای غفلت (اندیشه و تفکر و ایستادن)، به قیمت نابودی انسان تمام می‌شود که این نابودی صرفاً جان دادن نیست که فکر و اندیشه و هویت و حتی خواسته‌های مادی و دنیایی او نیز نابود می‌شوند. ویژگی‌های فضا نشانه‌ای درجه معرفت و آگاهی و دانش انسان است و به این ترتیب، حضور در فضاهای متفاوت با آگاهی‌ها و اطلاعات و معانی متفاوتی که به انسان القا می‌نمایند، به عنوان بیانگر میزان معرفت طراح و سازنده خویش، رابطه بین انسان‌ها را تعریف و برقرار می‌نمایند. انسان از طریق نوع آگاهی و دانشی که از فضا درک و اخذ می‌نماید، با پدیدآورندگان فضا و با سایر انسان‌هایی که در آن فضا حضور می‌یابند و می‌توانند همان نوع آگاهی و دانش را از فضا ادراک نمایند، ارتباط برقرار می‌نمایند. در صورتی که این ادراک اگر تک بُعدی باشد و یا این‌که ادراکات انسان‌ها

متفاوت و حتی متضاد باشند، نقش فضا در هویت‌بخشی به جامعه و ایجاد وحدت بین آن‌ها تضعیف می‌شود.

فضا رابطه غیر قابل انکاری با حضور انسان دارد. در واقع حضور انسان (با همه ابعاد وجودیش) به فضا معنا و از آن فراتر به فضا شرافت می‌بخشد و فضای مدرن از حضور انسان تهی است،^{۱۰} چرا که انسان به کالبد فیزیکیش منحصر نمی‌شود. فکر انسان، آراء او، آرمان‌هایش، اهداف غایی حیاتش، فرهنگش، جهان‌بینیش و انسانیتش اهمیت دارند و در واقع کم‌ترین اهمیت را باید به کالبد انسان داد که:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای

این سخن به معنای مغفول نهادن کالبد و بدن انسان و نیازهای فیزیولوژیکیش نمی‌باشد، بلکه مراد اولاً تمرکز بر جنبه معنوی و روحانی حیات است که کالبد باید در خدمت آن باشد و ثانیاً نیازهای فیزیولوژیکی انسان نیازی به تذکر و یادآوری و تهییج ندارند که انسان‌ها به طور غریزی در پی ارضای آن‌ها هستند و حتی فراتر از آن، این نیازها در بسیاری موارد نیاز به کنترل و همیشه نیاز به هدایت و راهنمایی دارند.

حضور انسان و ابعاد وجودی او فضا را تفسیر می‌کند. وجود کالبد انسانی (حداکثر در بعدی) معنایی برای فضا ندارد، در حالی که حاضر شدن انسانی کامل فضا را نیز چند بُعدی و معنادار می‌کند. همان‌گونه که حضور نبی اکرم (ص) که انسان الهی و کامل است در فضای مسجدالاقصی این قابلیت را به فضا می‌دهد تا به عنوان نقطه شروع معراج پیامبر اکرم (ص) ایفای نقش نماید. همان‌گونه که حضور پیامبران و اولیای الهی (ع) در سرزمین مکه شرافت آن را افزونی می‌بخشد و البته این امر نه تنها در فضاهای ساخته شده که در فضای زمین یا فضای حیات و زندگی معنا دارد. هرگاه فضا به اسراف و اتلاف آلوده شود، فضا نه تنها برای نزول برکات الهی شایستگی ندارد، که فراتر از آن زمینه نابودی آن نیز می‌گردد (و إذا آردنا أن تُهلک قَرْبَةً آمَرْنَا مَثْرَ فِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا تَدْمِيرًا) و هرگاه خواهیم نابود کنیم شهری را، بفرماییم کامرانان را تا نافرمانی کنند در آن، پس فرود آید بر آن سخن پس نابود کنیمش نابود کردنی، اسراء: ۱۶). و بالعکس، آن‌گاه که مردم تقوا پیشه کنند برکات الهی از زمین و آسمان بر آن‌ها می‌بارد (و لَوْ أَنَّ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ)؛ و اگر مردم شهرها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری می‌نمودند، هر آینه می‌گشودیم برایشان برکت‌هایی را از آسمان و زمین، اعراف: ۹۶). به این ترتیب شاید بتوان یکی از مناسب‌ترین تعبیرات را همسانی شهر با ساکنینش

به تبع این مباحث، در مورد طراحی فضاهای شهری، شناخت و معرفی تناسب کالبدی آن‌ها، عملکرد آن‌ها، شناخت روش‌های افزایش زیبایی و کارایی آن‌ها و همین‌طور برای تعریف هویتشان آرا و نظرات متنوعی ارائه می‌شود. در غالب این آرا و نظرات اهتمام به استخراج معیارها از فضاهای تاریخی محسوس است^{۱۱} و در واقع تمرکز اصلی بسیاری از مردم اعم از طراح و برنامه‌ریز و گردشگر بر فضاهای سنتی متمرکز است. علل بسیاری را برای این توجه و تمرکز می‌توان برشمرد که مهم‌ترین آن‌ها همان‌گونه که بیان شد، عبارت از نیاز انسان به ارتباط با گذشته و همچنین احساس «این همانی» انسان با فضاهای سنتی به جهت هویت جامعه‌شان می‌باشد. طبیعی است که ضعف یا فقر این موضوعات در فضاهای شهری مدرن اهمیت و ارزش فضاهای سنتی را دوچندان می‌سازد. حضور انسان در فضاهای سنتی شهرهای تاریخی اعم از میدان‌ها، میدانچه‌ها، گذرها و همچنین فضاهای باز ساختمان‌های عمومی، برای اکثریت قریب به اتفاق مردم احساس خوش‌آیندی را در پی دارد. از سوی دیگر احساسی که از تجربه حضور در بسیاری فضاهای شهرهای مدرن به انسان دست می‌دهد، عمدتاً به نوعی اعجاب و شگفتی معطوف است که ممکن است با احساس زیبایی خلط شود،^{۱۲} اما گذر زمان و تکرار حضور آن را مرتفع می‌نماید. علل این تمایزات را در عواملی می‌توان پی‌جویی نمود که اهم آن‌ها به قرار زیر هستند:

نوع احساس ارتباط با گذشته

چنانچه گذشت، یکی از نیازهای انسان که در هویت‌بخشی به وی نقشی در خور توجه ایفا می‌نماید، ارتباط او با گذشته است. این ارتباط در فضاهای سنتی به صورت تداوم تاریخی و پیوستگی با گذشته و در واقع به صورت گرایش مداوم به سمت کمال مطرح است. فضای سنتی اگر چه ممکن است با فضاهای زیستی بسیار دور (از نظر زمانی) تفاوت‌های شکلی و فنی و هنری متفاوتی داشته باشد، اما ادامه و به عبارتی نسخه تکامل یافته آن‌هاست. این در حالی است که فضاهای مدرن نه در شکل، نه در عملکرد، نه در ارتباط، نه در محتوا و نه در ارتباط با انسان و با شهر نشانه‌ای از گذشته و پیوستگی با تاریخ را در خویش ندارند. در بسیاری فضاها برای

دانست. «مردمان صرفاً در شهرها زندگی نمی‌کنند، بلکه با شهرها به سر می‌برند. آن‌ها در شهرها سکنی می‌گزینند و تکلیف شهر با نحوه سکنی گزیدن مردمان معین می‌شود. مردمان، شهرها و خانه‌ها را متناسب با روحیه و اعتقاد و بر حسب قواعد زندگی خود بنا می‌کنند و اگر زمانه و نحوه زندگی مردمان تغییر یابد و بناهای شهرها بر جای باشد، به آن بناها شأن دیگر می‌بخشند. شهر جدید شهر معاش و مصرف و تفنن و فقر و حسرت است و آن را با محاسبه نیازها و برای رفع آن‌ها نساخته‌اند. طرح شهر جدید در خیال کسانی پرداخته شد که به اوایل دوران ولادت بشر جدید و عالم متجدد تعلق داشتند. شهر امروزه بیش‌تر به یک مهمان‌خانه و کاروان‌سرای بزرگ شباهت دارد. در شهرهای کنونی همه مردم مسافرنند. شهر محل تردد قطارها و اتومبیل‌هاست. در این وضع ساختن و برپا کردن شهر آرامش و اعتقاد بسیار دشوار است، اما اگر به تأمل بپردازیم و با این تأمل وجود ما به قرار و آرامش برسد، شهر آرامش را هم می‌توانیم بسازیم. شهر با ساکنانش هماهنگ و متناسب است. ما خودمان را از شهر و شهر را از خودمان جدا ندانیم. ما آدمیان همواره عالمی داریم و در عالم خود کسی هستیم. تغییر وجود ما با تغییر عالم همزمان است. شهر ما آینه وجود ما و نظم و نظام آن مظهر سامان و بی‌سامانی روح و فکر ماست.»^{۱۱}

نابین:

فضاهای شهری جلوه‌ای از زیبایی، وحدت، توازن و ارتباط با گذشته و فرهنگ ایرانی

مقایسه فضاهای «سنتی» و «مدرن»

امروزه در مباحث مربوط به حیات مدنی و زندگی شهری، از فضاهای شهری و اهمیت آن بسیار سخن گفته می‌شود.





ترتیب، تا جهان‌بینی و تفکر انسان و بینش او اصلاح نشود، کالبد و سیما و فضای زندگی‌اش نیز اصلاح نخواهد شد.

مرتبه مقیاس انسانی

از هنگامی که «انسان‌محوری» بنیاد تفکر مدرن شده، در بسیاری مقولات و از جمله معماری و شهرسازی بحث مقیاس انسانی به‌عنوان یک اصل مطرح شده است. اما در این مقوله نیز همچون بسیاری موارد دیگر تمرکز اصلی بر ابعاد و مقیاس‌های بدنی و فیزیولوژیکی انسان قرار دارد و وجه روانی و به‌خصوص ساحت روحی و معنوی او مغفول مانده است. حتی در مقوله محسوسات نیز به انسان همچون موجودی کاملاً بی‌شعور و بدون امکان تحلیل و تفکر نگریسته شده است. برای نمونه تناسب فضایی ۱/۲ (نسبت عرض به ارتفاع برای خیابان یا میدان) فضایی محصور (و مناسب) معرفی شده که در نسبت بیش از آن احساس محصور بودن از بین می‌رود و در نسبت کم‌تر از آن احساس فشار و بسته‌بودن فضا به انسان دست می‌دهد. این در حالی است که عوامل بسیاری چون فرهنگ و سابقه تاریخی و محیط و اقلیم در تعیین این نسبت‌ها و این احساس‌ها ایفای نقش می‌نمایند. علاوه بر این‌ها حتی دو موضوع کاملاً کمی و محسوس دیگر نیز که در این موضوع دخیل هستند، مغفول مانده‌اند؛ یکی عمق است و دیگری اندازه‌ها، مثلاً دو خیابان با نسبت محصوریت ۱/۲ یکی با عمق ۱۰۰ متر و دیگری با عمق ۲۰۰ متر و همین‌طور دو خیابان با نسبت محصوریت ۱/۲ یکی با عرض ۴ و ارتفاع بدنه ۸ متر و دیگری با عرض ۴۰

رفع این نقیصه (یعنی برقراری ارتباط با گذشته و ایجاد حس تداوم تاریخی و هویت در ناظر) از تعبیه عناصر و فرم‌های معماری و یا تندیس‌ها استفاده می‌شود و در کلیت شهر نیز موزه‌ها و نمایشگاه‌ها و عمارات و بافت‌های حفاظت‌شده این نقش را عهده‌دار هستند و ارتباط انسان و شهر را با گذشته‌شان برقرار می‌نمایند. در بسیاری موارد اصولاً هویت با تاریخ مترادف می‌شود. مثلاً وقتی از شهر بی‌هویت یا بافت شهری بی‌هویت سخن به میان می‌آید، منظور آن است که این شهر یا بافت شهری نشانه‌ای از گذشته را در خویش ندارد و یا به عبارتی هیچ‌گونه رابطه‌ای با گذشته از آن مستفاد نمی‌شود. به این ترتیب، یکی از مهم‌ترین ضرورت‌ها و نیازهای انسان که احساس ارتباطش با گذشته است و می‌تواند در معرفی و احراز هویتش ایفای نقش نماید، در فضاهای سنتی، هم به دلیل ریشه داشتن تفکر سنتی در تاریخ بشریت و هم به دلیل تکامل تدریجی کالبد فضا کاملاً محسوس بوده است. این در حالی است که فضاهای مدرن، با تفکر متجددانه خودخواهانه حاکم که نافی فرهنگ و گذشته و تاریخ است و شخصیت خویش را در نفی و تحقیر گذشته می‌داند، نه تنها ارتباطی با تاریخ انسان و شهر ندارند، که حتی سعی در نفی این ارتباط نیز می‌نمایند. البته پست‌مدرنیست‌ها به تبعات منفی این رویه پی برده و سعی در استفاده از برخی احجام و اشکال گذشته دارند. اما این روش نیز راه به جایی نخواهد برد زیرا که اصولاً این روند در قالب جهان‌بینی و تفکری در حال انجام است که خود موجد وضعیت نابه‌سامان و ناهنجار فعلی بوده است. به این

عالم الگو

این امری طبیعی است که همه انسان‌ها در همه ادوار و مکان‌ها در پی خلق فضاها و ایجاد محیطی باشند که در عین حالی که تأمین‌کننده آرزوها و رؤیاهایشان هستند، بتوانند جلوه‌ای از محیط و فضای آرمانیشان نیز باشند. در واقع انسان‌ها که هر کدام براساس تفکر خویش به شهری آرمانی باور دارند، در پی ایجاد فضایی برای زندگی هستند که بتواند صیغه‌ای از آن فضای آرمانی را نیز به نمایش بگذارد. فضای سنتی در پی تجلی آرمان‌شهر



تعریف‌شده‌ای بود که در آثار متفکران مکاتب مختلف کم‌وبیش ذکری از آن به میان آمده بود. البته در دوران حاضر نیز مردمان بدون آن‌که علناً بگویند، در پی آرمان‌شهر خویشند. همان‌گونه که علی‌الظاهر سمبل‌ها و نمادها را به‌عنوان جلوه‌هایی از حقایق معنوی و روحانی نفی می‌نماید، اما خود بیش از هر زمان دیگری در پی قرارداد کردن و جعل نماد و نشانه‌ها و احترام به آن‌ها هستند که نمونه بارز آن را در یادمان‌هایی که به مناسبت‌های مختلف برپا می‌دارند، در احترام به نشان‌های ملی (سرود و پرچم)، در مکان‌های شبه‌مقدسی که می‌سازند،^{۱۴} در ساختمان‌ها و سازه‌هایی که به نوعی «تک» بوده و نشانه‌ای از شهر هستند و حتی در تفکر تقدس‌گونه‌ای که نسبت به برخی افراد مثل خانواده‌های سلطنتی یا قهرمانان و هنرپیشه‌ها دارند، می‌توان مشاهده کرد. در واقع همه مردم در گذشته و حال در پی ایجاد و یا وصول به آرمان‌شهر بوده‌اند، اما بنیاد آرمان‌شهر سنتی تقدس و یا ارتباط آن با عالم قدسی بوده است و دیگری یعنی شهر آرمانی دوران مدرن بر مادیت صرف متمرکز است. به این ترتیب، بنیادی‌ترین اصل شکل‌دهنده فضاهای شهری مدرن فقدان تقدس و یا خالی شدن آن‌ها از معنویت است و این پدیده، فاجعه‌ای است که در پی انزوای دین و معنویت حاصل شده است. «این‌که چگونه مدرنیته پدید آمد و در خانه مسیحیت نزول کرد و به آن خانه نظم بخشید و صاحب خانه را به ورود و شرکت در

متر و ارتفاع بدنه ۱۶۰ متر احساسات کاملاً متفاوتی را به ناظر القا می‌نمایند. حال اگر این نسبت‌ها با عمق نیز تلفیق شود و البته سوابق ذهنی او نیز مدنظر قرار گیرد، شاید بتوان گفت که به تعداد انسان‌ها از یک فضای واحد یا مقایسه دو فضای مطرح، احساس و نتیجه‌گیری وجود خواهد داشت. به هر حال، فضاهای مدرن به هیچ‌وجه در به‌وجود آوردن مقیاسی انسانی موفق نیستند. در حالی که در فضاهای سنتی نسبت هرچه که باشد (از میدان وسیع نقش جهان گرفته تا تکیه‌ای محله‌ای در یزد یا سمنان و تا کوچه‌های باریک بو شهر) احساس مقیاس انسانی و همخوانی فضا با جسم و روان و معنویت انسان، همدان و هماهنگ است. علاوه بر تناسب هندسی و نسبت‌های عددی که مطلوبیت آن‌ها در جوامع و فرهنگ‌ها و اقالیم و زمان‌های متفاوت، مختلف هستند، همان‌گونه که ذکر شد موضوعات مهم دیگری نیز در تعریف مقیاس انسانی ایفای نقش می‌نمایند که ویژگی‌های عملکردی فضا از اهم آن‌ها می‌باشند. نسبت صدای تولیدشده با توان تحمل انسان، میزان آلاینده‌های تخلیه شده در محیط با ویژگی‌های فیزیولوژیکی انسان، بارزهای سیمای محیط و درجه زیبایی و زشتی آن در مقایسه با تمایلات و گرایش‌های انسان، تنوع عملکردها و مقایسه آن‌ها با نیازهای انسان و همچنین موقعیت انسان در فضا (حضور او در کناره‌ها یا مرکز و یا زوایا) از مباحث مختلفی هستند که می‌توانند در تعریف «مقیاس انسانی فضا» ایفای نقش کنند.

سیطره تبلیغات و مصرف بر فضاهای شهری مدرن

نظم خود و پیروی از آن فراخواند و صرفاً گوشه کوچک اما مجللی از خانه را برای نیایش و عبادت در اختیار او گذاشت، درام تاریخ جدید است.»^{۱۵} وجه تمایز دیگر فضای سنتی و فضای مدرن میزان زیبایی آن‌هاست. در حالی که فضاهای سنتی (حتی به زعم انسان مدرن که توان ایجاد چنین فضاهایی را نیز ندارد) سرشار از زیبایی است، فضاهای امروز نه تنها زیبا نیستند، که به تعبیری دچار زشتی فزاینده‌ای نیز شده‌اند.^{۱۶}

کدام مرکز توجه

فضای سنتی به تبع تفکر حاکم بر پدیدآورنده خویش، مرکز و محوری داشت که به ابدیت، به آسمان، به الوهیت و به خالق جهان اشاره می‌کرد. همان‌گونه که معبد به‌عنوان مرکز توجه معنوی انسان به مثابه مرکز زمین ظاهر می‌شد و همان‌گونه که جهت یا جهاتی مقدس بودند که به مرکز عالم اشاره داشتند، فضاهای سنتی نیز واجد مرکز یا

محوری بودند که آن‌ها را قطبی می‌نمود، به آن‌ها معنا و فراتر از معنا، معنویت می‌بخشید. اما فضاهای مدرن به تبع تفکری که مرکزیت و محوریت ماوراءالطبیعه را انکار کرده و انسان را به‌عنوان مرکز عالم هستی معرفی نموده است، فاقد مرکز و محوری معنوی هستند. هرچه هست، اشاره به قدرت‌های دنیایی و نیازهای زمینی و فیزیولوژیکی انسان است. نتیجه این وضع آن است که با حذف مرکز و محور برای جهان، معیاری برای موقعیت و مکان انسان در عالم وجود ندارد. در دوران سنت تکلیف همه روشن بود و نسبت انسان‌ها و به عبارتی جایگاه همه، نسبت به یک مفر و مرکز سنجیده می‌شد؛ مرکز و مقری ثابت و مقدس.

صبح‌خیزی و سلامت‌طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم^{۱۷}

در فضای مدرن که فراتر از آن در دنیای مدرن به دلیل فقدان مرکز و محوری برای هستی، انسان نمی‌تواند بگوید که کجاست و وقتی نمی‌تواند نقطه‌ای و مرکزی و محوری را برای سنجش مکان خویش (چه از نظر مکان و چه از نظر مقام و چه از نظر اعمال و رفتار و چه از نظر اخلاق) در هستی معین کند، به ناچار خویش را مرکز و محور تلقی می‌کند و همه چیز را نسبت به موقعیت فیزیکی و نفسانی خویش می‌سنجد. اگر در گذشته انسان‌ها تکثری بودند که میل به وحدت داشتند، در این‌جا کثراتی ظهور می‌نماید که هیچ میل به وحدت ندارند. نه تنها میلی به وحدت ندارند، که اصولاً امکان آن نیز نیست. وحدت‌ها همه ظاهری‌اند و تحت عناوین مختلف قراردادی (ملیت و قومیت و پرچم و دولت و اقلیم و محیط و کشور) شکل می‌گیرند که بسیار شکننده و ناپایدار هستند. در حالی که در گذشته و قبل از آن‌که منتسکیو انسان‌ها را براساس محیط تقسیم‌بندی کند، تقسیم‌بندی انسان‌ها براساس مرکزیتی که برای عالم (و) بالنتیجه برای خویش) قایل بودند، شکل می‌گرفت؛ دارالایمان و دارالفکر (دارالحرب).

محاصره معنویت و مذهب
در فعالیت‌های مادی: چهره مسلط
فضاهای مدرن در همه جای دنیا



نوع رابطه انسان با مصنوع خویش

می‌دهد، اما به دلایلی مثل فقدان هماهنگی و حتی تضادشان با هویت انسان (و به‌ویژه با هویت معنوی و فرهنگی و تاریخی وی) به‌ویژه وقتی که تقلیدی از نمونه‌های بیگانه باشند، عناصر و فضاهایی بی‌هویت قلمداد می‌شوند. حتی در مکانی که این بی‌هویتی اظهار نمی‌شود و یا فضا به‌عنوان نشانه قدرت و ثروت ملی یک کشور قلمداد می‌گردد، باید توجه کرد که هویت آن همراه و هماهنگ با هویتی است که تفکرات دوران مدرن برای انسان جعل نموده است و در واقع هویت آن فضا (هرچند که علی‌الظاهر به‌عنوان نشانه تشخیص و پرستیژ مطرح باشد) با هویت انسانی انسان در تقابل است. به بیان دیگر، هویت فضای مدرن با هویتی که تفکر و جهان‌بینی مادی‌گرای مدرن برای انسان تراشیده است، هماهنگ بوده و با هویت انسانی و معنوی و حقیقی او نسبت و قربتی ندارد. به همین دلیل است که بحران هویت انسان مدرن به هویت فضای شهری وی نیز تسری می‌یابد. به این ترتیب، فضا و شهر مدرن دچار چنان بحران هویتی می‌شود که یکی از متداول‌ترین راه‌های رفع آن را در احیای بافت‌ها و فضاهای تاریخی شهرها جست‌وجو می‌نمایند. این راه‌ها نیز در بسیاری موارد در کالبد و نه شناخت اصول و به‌کارگیری آن‌ها در توسعه‌های شهری جدید خلاصه می‌شود و حاصل کار چنان که باید مطلوب نخواهد بود. به این ترتیب، شهرهای مدرن و فضاهای معماری آن‌ها که می‌توان از آن‌ها به‌عنوان سبک بین‌المللی یاد کرد و در پی آرای مدگونه‌ای پدید آمده‌اند، در عین حالی که در بین بسیاری از مردم نشانه توسعه و پیشرفت و تمدن هستند، توانسته‌اند به یکی از مهم‌ترین نیازهای انسان که «هویت» و «استقلال» و «تشخص» است، پاسخ گویند و انسان‌ها به ناچار به سراغ بافت‌ها و فضاهایی رفته‌اند که حتی در بسیاری موارد حاضر به زندگی در آن‌ها نیستند، ولی جملگی بر حفاظت و ارزش آن‌ها تأکید می‌ورزند.

حضور الهی

فضای سنتی نه تنها با حضور انسان معنا دار است که فراتر از آن حضور الهی در آن متجلی است. در واقع انسان در «حضور» است که اصولاً «عالم محضر خداست» و این تعبیر زیبا تفسیر کلام الهی است که «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى: آیا ندانست که خدا می‌بیند» (علق: ۱۴). حضور الهی در فضا نه تنها از طریق حضور مکان عبادت یا نشانه‌ای محسوس از خداوند، که فراتر از آن یا به کار بستن اصول حیات طیب (تواضع و حیا و دوری از منہیات الهی) متجلی است. فضای سنتی انسان را که جانشین خداوند در زمین است، تحقیر نمی‌کند و نه تنها تحقیر نمی‌کند و زمینه‌ساز گمراهی و ضلالتش نمی‌گردد، که با نشانه‌های

یکی از تمایزهای اصلی فضاهای سنتی و فضاهای مدرن شهرها، رابطه‌ای است که بین انسان و ساخته‌هایش برقرار می‌گردد. در یکی انسان است که رها از مصنوع خویش بر آن سلطه دارد. برعکس فضای مدرن، نمایشی از سلطه مصنوع انسان بر اوست. این سلطه که به‌ویژه از سوی ماشین به وضوح مشاهده می‌شود، نمایشی از اسارت انسان در دست مخلوق و مصنوع خویش است. ماشین است که با صدای ناهنجار خویش حواس و روح انسان را می‌آزارد. ماشین است که در حرکت حق تقدم را برای خود قائل است. ماشین است که تنظیم‌کننده حرکت و رفتارهای آدمیان است. ماشین است که حتی زمان فعالیت انسان‌ها را تعیین می‌کند. ماشین است که با امکانی که در اختیار قدرتمندان قرار می‌دهد حتی فضای کالبدی و ابعاد و تناسب و رنگ و سیمای آن‌ها را شکل می‌دهد و تعریف می‌کند. در حالی که در فضای سنتی همه این امکانات در اختیار و در حد توان انسان است.

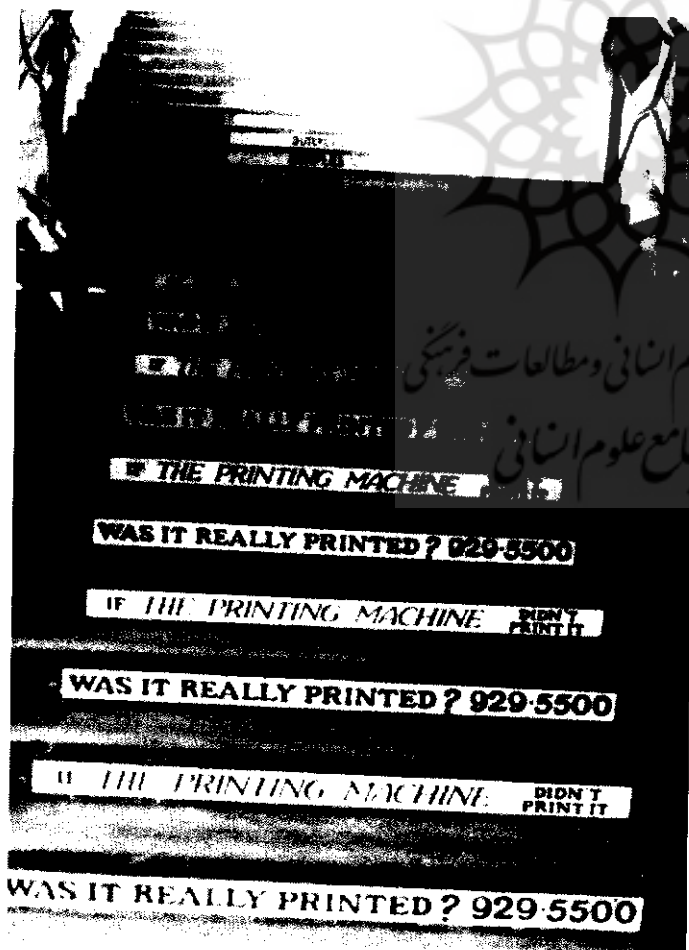
نوع رابطه «این همانی» با فضا

برای هر شی با توجه به وجوه تمایزش با سایر اشیا می‌توان هویتی قائل شد و به این ترتیب، هر مکان و هر فضایی واجد هویتی خاص می‌باشد. آنچه در مورد هویت فضا اهمیت دارد رابطه آن با هویت انسان است. در واقع از نظر انسان‌ها، هر چه قدر که مؤلفه‌های هویتی فضا با مؤلفه‌های هویتی آن‌ها هماهنگ و همسان و هم‌ردیف باشند و انسان با مشاهده و یا با درون فضا قرار گرفتن احساس «این همانی» بیش‌تری با فضا بنماید، می‌توان گفت که آن فضا واجد هویت است. به این ترتیب، روشن می‌شود که وقتی از بی‌هویتی شهر و معماری و فضای شهری سخن گفته می‌شود، مراد تباین هویت آن‌ها با هویت انسان و به‌ویژه هویت تاریخی اوست. علاوه بر آن، برای انسان می‌توان وجوه هویتی متفاوت از هویت مادی و ظاهری گرفته تا هویت معنوی و فرهنگی و تاریخی قایل شد. فضاهای سنتی از عناصری هستند که در اکثریت موارد به‌عنوان عناصر با هویت و در نتیجه، هویت یک شهر و هویت یک تمدن شناخته می‌شوند. برای این امر دلایل فراوانی می‌توان ذکر کرد که سایر ویژگی‌های معرفی شده برای فضای سنتی در این مبحث، تداوم تاریخی آن‌ها، جامعیتشان و از همه مهم‌تر همراهی ویژگی‌هایشان با هویت مطلوب انسانی از دلایل با هویت قلمدادشدن آن‌هاست. فضاهای سنتی بازتاب بارزهای فرهنگی و فکری یک تمدن و یک ملت هستند که تجلی کالبدی یافته‌اند. اما فضاهای مدرن در عین آن‌که هویت کالبدی و ظاهریشان آن‌ها را به شدت از سایر پدیده‌ها و فضاها متمایز نموده و هویت مادی بارزی به آن‌ها

خویش عامل هدایت اوست. فضای سنتی مکان برپایی آیین‌هایی است که ارتباط انسان را با خالقش، با معنای حیاتش، با تاریخ و فرهنگش، با جامعه‌اش و با روح خودش برقرار می‌نماید. نکته مهم در این است که فضای سنتی اصولاً برای برپایی آیین‌ها پدید آمده است، نه این‌که آیین‌هایی را برای برپایی در فضاهایی موجود جعل کرده باشند. مروری بر میادین سنتی در بسیاری شهرهای ایران (از قبیل حسینیه‌ها و تکایای یزد و سمنان و نایین) مؤید این امر است.^{۱۸} این در حالی است که فضاهای مدرن برای برپایی جشن‌ها و یا گردهم‌آین‌ها و یا به منظور ارائه خدماتی پدید آمده‌اند که بتوانند هم زمینه سرگرمی باشند و هم مشوق مصرف. در فضاهای مدرن آن‌چه که نیست یاد و ذکر خدا و معنویت است. این فضاها و عملکردهای جداره‌شان به همراه نمایی که در مقابل ناظر قرار می‌دهند، محرک مشتبهات و دعوت‌کننده مصرفند و به این ترتیب، جایی را برای معنا باقی نمی‌گذارند. چنان‌که حتی در سردر معابدی که احتمالاً در کنار آن‌ها قرار گرفته‌اند، مستور و مخفی در تابلوها و تبلیغات هستند.

استکمال او به منظور لیاقت یافتن برای وصول به آن اصل، و بازگشت به آن حقیقت محض را ممکن و تسهیل نماید. در این راه هنر و زیبایی دو زمینه مساعد هستند، چنان‌که اصولاً زیبایی هنر و یا به عبارتی تمایل انسان به زیبایی برای قابل تحمل کردن قفس جسم برای روح ضروری می‌دانند.^{۱۹} به این ترتیب هر چه قدر که فضا و محیط بهتر این نیاز را برآورده نمایند، فضا و محیطی آشناتر هستند و هرچه که در مخالفت با آن باشد، احساس غربت و بیگانگی انسان با آن شدیدتر است. فضای سنتی فضایی آرام و مطمئن و مأنوس است که امکان سکینه و آرامش و تفکر در آن فراهم است. تداوم فرآیند ذهنی فکر و یادآوری و تذکر ممکن است. فضا و عناصر آن تحمیلی بر روان و حواس انسان نیستند. علی‌رغم اختلاف‌های ظاهریشان (در ایران و هند و آفریقا و چین و اقصی نقاط عالم) به دلایل بسیاری برای مردم سایر نقاط فضایی آشنا و قابل تحمل هستند. به محض ورود به آن‌ها احساسی آشنا به انسان خوش آمد می‌گوید. در عین حال که دنیایی از فکر و فلسفه و جهان‌بینی را پشتوانه خود دارند، تلاش

کابوس فشار تبلیغات
هیچگاه انسان مدرن را
رها نمی‌کند



ساحت غالب بر فضا (مادیت یا معنویت)

فضاهای سنتی اعم از کل شهر و همچنین عناصر اصلی آن به انحاء مختلف (اعم از روانی و کالبدی) تحت سیطره عناصر معنوی شهر قرار دارند. علاوه بر آن، با حاکمیت اصولی که ریشه در تفکر معنوی جامعه دارند، کالبد حاصل نیز به نحو مطلوبی تجلی‌گاه این معنویت است. برعکس، فضای شهری مدرن به شدت مبلغ و مروج مادیت است. سیطره کالبدی بنگاه‌های پولی اعم از بانک‌ها، تجارت‌خانه‌های خودمستقل نموده از معنای تشکیلات اداری لائیک و حتی محل زندگی قدرتمندان اقتصادی بر کالبد شهر و بر فضای شهری کاملاً ملموس و محسوس است. در این فضا، نه اجازه خودنمایی به سایر عناصر داده می‌شود و نه حتی تمایلی به همزیستی با آن‌ها وجود دارد. مضافاً این‌که اصول حاکم بر شکل‌گیری و زندگی این فضا خود به تنهایی برای معنویت‌زدایی از فضا کفایت می‌نمایند. اصولی چون نمایش خود، عربانی، بی‌حیایی، زشتی، پول‌پرستی و منفعت‌طلبی حتی در زیر تالو نون‌ها (که به هر حال نور پدیده ارزشمندی است) نمی‌توانند خود را پنهان نمایند.

احساس قربابت یا غربت با فضا

انسان که با جداشدن از اصل خویش مدام سرگردان و غربت‌زده در این خاکدان در پی آن اصل در تکاپوست، در جهت قابل تحمل کردن این جهان، در پی فراهم آوردن مکانی است که امکان تعالی او را مهیا نموده و زمینه

مأنوس و انسانی است. معنا و زیبایی فضای سنتی جلوه‌ای کیفی به آن می‌بخشد که به سهولت آن را از فضاهایی که فاقد کیفیت معنوی هستند، متمایز می‌سازد. این در حالی است که فضای مدرن با زشتی خویش (که ناشی از غفلت او از معنویت است)، با تهییج غرایز انسان، با اغتشاشی که در ذهن انسان پدید می‌آورد، با سلطه‌ای که مصنوع انسان بر او تحمیل می‌نماید و با انقطاعی که نسبت به گذشته و تاریخ دارد، عامل غفلت انسان می‌گردد و به این ترتیب، فاقد کیفیتی متعالی و انسانی است.

زیادی برای کشف و شناخت اجزاء آن‌ها ضرورت ندارد. اما فضاهای مدرن، اولین چیزی را که از انسان سلب می‌کنند، آرامش است. فضایی مغشوش که علی‌رغم شباهت‌های ظاهریشان که از سوداگری دوران منبعت است، هر کدام در رقابت نمایش تمایز و به عبارت بهتر ارجح قلمداد نمودن خویش بر دیگران هستند. احساس غربت انسان در آن‌ها، حتی اگر متعلق به دیار خودش باشند و بارها در آن حضور یافته باشند، کاملاً ملموس و محسوس است و این اساساً ویژگی دوران است که احساس غربت انسان‌ها روز به روز فزاینده‌تر و عمیق‌تر می‌شود.



تهران: سیطره ماشین و ارجحیت حرکت آن در فضاهای مدرن

تمرکز ذهن، پراکندگی و اغتشاش

فضاهای سنتی به جهت وحدت مبانی و اصل خویش ذهن را به اصلی واحد هدایت می‌کنند و در نتیجه، عامل ایجاد تمرکز ذهن انسان بوده و به تعبیری در جهت خاطر جمعی او ایفای نقش می‌نمایند. این خاطر جمعی را در جلوه‌های زیادی از فضاهای سنتی می‌توان سراغ گرفت. عناصر اصلی شکل‌دهندهٔ بدنهٔ فضاها کاملاً تعریف‌شده‌اند. جزئیات عناصر نیز به دلیل ویژگی‌های خاص خود که در مباحث مرتبط با هنرهای سنتی به تفصیل از آن‌ها سخن گفته شده است،^{۲۰} همواره انسان را

مرتبۀ کیفیت فضا

با پذیرش این تعریف اجمالی که معماری هنر شکل دادن به فضاست، نقش تفکر انسانی در روند عمل او در شکل دادن به فضا از اهمیت شایان توجهی برخوردار است. فضای سنتی در پی آن است که قداست و معنای طبیعت را در فضای زندگی خویش تقویت نماید. فضای سنتی سراسر تذکر است و به یادآورنده و هدایت‌کننده به سمت ارزش‌های معنوی که فضا بر پایهٔ آن‌ها شکل گرفته است. زیبایی‌های فضای سنتی علاوه بر وجه معنوی خویش، در ظاهر نیز با بهره‌گیری از هنرهای سنتی کاملاً

به اصولی تذکر می‌گردند و جلوه‌هایی را مقابل حواس قرار می‌دهند که حاصل آن جز آرامش و تمرکز ذهن نیست. این در حالی است که فضاهای مدرن به دلیل آن‌که نه تنها هر عنصر، که اجزای عناصر نیز به شدت دعوت‌کننده به خویش هستند و به این ترتیب احساس سکون و آرامش را از انسان گرفته و نوعی اغتشاش و بی‌نظمی و درهم برهمی را به ذهن او القا می‌نمایند. ناتوانی بسیاری انسان‌ها از بهره‌مندی از هر آن‌چه که ارائه می‌شود (و به هر حال «دل» می‌خواهد) و عمدتاً عاری از معنا و معنویت هستند، اغتشاش ذهنی را دو چندان می‌نماید. طبیعی است که این سخن به معنای آن نیست که اگر در هر گوشه فضای شهری مدرن عنصری مذهبی بنا گردد، جملگی مشکلات مرتفع خواهد شد.

نوع وحدت

وحدت حاکم بر فضاهای سنتی وحدتی جامع و کلی است. این وحدت تنها در کیفیت و کمیت به منصفه ظهور می‌رسد که با ملحوظ داشتن اصولی فیزیکی و متفاوتی، وحدت بین معنا و ماده را که اصل اساسی تفکرات سنتی است، جلوه‌گر می‌نماید. در این فضاها جدایی و تفاوت و ضدیتی بین معنا و ماده نیست. اگر به حیات اخروی به عنوان حیات دوردست توجه دارد، حیات دنیوی (حیات نزدیک) را نیز مغفول نهاده و از آن به عنوان بستری برای وصول به آن حیات دور بهره می‌گیرد. در فضای سنتی وحدت انسان و محیط طبیعی، وحدت انسان و محیط مصنوع و وحدت طبیعت و عناصر مصنوع کاملاً ملموس است. در این فضا (در صورت لزوم) آب و گیاه و نور و هوا با ساخته‌های انسان هماهنگ و همراه بوده و به عنوان آیات الهی حواس انسان را متأثر می‌نمایند. عملکردهای ظاهراً مادی و خاکی معمولاً با عملکردهای معنوی، نه تنها تطهیر که تقدیس می‌شوند و در خدمت به خلق الهی (و نه استثمار او) مورد استفاده قرار می‌گیرند. این در حالی است که وحدت ظاهر شده در فضاهای مدرن بیش از آن‌که وحدت باشد، مشابهت و همسانی است و بیش از آن‌که از اصولی معنوی نشأت گرفته باشد، متأثر از نظم مکانیکی است. در واقع به جای وحدت می‌توان از استاندارد بودن فضاهای مدرن سخن گفت. این به آن معناست که فضاهای مدرن همانند فضاهای سنتی از اصولی تبعیت می‌کنند که این اصول منجر به نوعی همسانی یا بروز Uniformity در آن‌ها می‌گردد. این در حالی است که اصول حاکم بر فضاهای سنتی، برعکس، زمینه‌ساز ظهور وحدتی در آن‌ها بود. بسیاری از انواع وحدت‌های فضاهای مدرن تنها در طرح‌ها و روی کاغذ قابل مشاهده است و در عمل و واقع

کاملاً ضدوحدت است. برای نمونه طرح نواب تهران: روی کاغذ و در حرف شکلی واحد است که در طرفین یک محور (بزرگراه) قرار گرفته‌اند. اما در عمل همین محور عامل جدایی طرفین آن است. مردم و کاربری‌ها و عملکردها و فعالیت‌های طرفین نمی‌توانند نسبت‌ها و ارتباط و تعامل وحدت‌گرایانه‌ای با یک‌دیگر داشته باشند. در واقع محوری که روی کاغذ و در ذهن، عامل وحدت است، در جهان خارج به صورت ضدوحدت ایفای نقش می‌نماید.

غنا و فقر محیط

گذشته از صورت و کالبد،^{۲۱} عوامل بسیار دیگری در شکل دادن و معنا بخشیدن به فضا در ذهن و خاطره انسان نقشی اساسی ایفا می‌نمایند. این عوامل عمدتاً عوامل معنوی و انسانی هستند. به این ترتیب، «غنا و فقری» که در این قسمت مطرح است، عمدتاً به مفاهیم و معانی معنوی جاری و قابل درک در فضا و محیط زندگی متوجه است. فضای زندگی در گذشته بامعنا و فرهنگ و اخلاق و به عبارتی (عمدتاً) با قوانین نانوشته تعریف می‌شد و در ذهن‌ها نقش می‌بست. دوستی حکایت می‌کرد در سفری که به یکی از شهرهای ایران داشته است، هنگامی که به همراه میزبان خود (صاحب‌خانه) برای کاری (و احتمالاً مشاهده مناظر و چشم‌اندازهای اطراف) به پشت بام خانه رفته بودند، با ورود به پشت بام وقتی که او چند گامی برداشته، صاحب‌خانه به نقطه‌ای اشاره نموده و به او می‌گوید لطفاً از آن نقطه (خط) جلوتر نروید. آن دوست می‌گفت وقتی که با حیرت علت را از میزبان خود سؤال کردم، گفت: چون از آن خط به بعد حیاط خانه همسایه دیده می‌شود. این حکایت و صدها و هزارها مثل آن حاکی از وجود آداب و سنن و عرف و در یک کلام قوانین نانوشته‌ای است که از تلباطات و رفتارهای اجتماعی و انسانی را در جوامع سنتی شکل می‌دهد. فزاینده‌تر از آن، این قوانین نانوشته وظایف و تکالیفی را برای آحاد جامعه ایجاد می‌کرده‌اند. این قوانین افراد را در فعالیت‌هایشان، در رابطه‌شان با طبیعت، در شکل دادن محیط زندگی‌شان، در ساختن و خلاق کردنشان، در روابط اجتماعیشان، در رعایت و تنظیم حقوق اجتماعیشان و در بسیاری موارد دیگر هدایت می‌نمودند. اینک در دنیای مدرن این قوانین تا حد زیادی کم‌رنگ شده و مغفول مانده و تنها سلاک، «قوانین مصوب» گردیده است. در حالی که قوانین نانوشته که ریشه در فرهنگ و باورهای جامعه داشته‌اند (اگر نبود سوجدویی و سوء استفاده افراد از خلاء قوانین مکتوب) نه تنها بهترین کنترل‌کننده، که هدایت‌کننده جامعه نیز بودند. یکی از بارزترین تجلیات قوانین نانوشته و باورهای

اگر نتوانیم بگویم که وجود قوانین نانوشته معنوی که در پیدا و پنهان هادی و راهنمای مردم هستند، کافی و بهتر و ضروری تر از قوانین مکتوب هستند، می توان گفت که هر دوی این قوانین و به عبارتی هم اخلاق و معنویت و هم قوانین مکتوب ضروری هستند. این موضوع توجه به این نکته بنیادین است که «با قانون و مصلحت‌بینی (هرچند که ضروری‌اند) نمی توان اخلاق (و معنویت) پدید آورد، بلکه نظام زندگی در زمانی استوار می‌شود که قوانین بر مبنای محکمی بیرون از مصلحت‌بینی‌ها استوار باشد.»^{۲۲}

و این تنها اخلاق معنویت (دینی و الهی و نه اخلاق قراردادی) هستند که می‌توانند امنیت به معنای حقیقی آن را در فضا متجلی سازند. متفکری (در حدود سال ۱۹۹۴ میلادی) می‌گفت در شهری ثروتمند و توسعه‌یافته مثل واشنگتن دی‌سی و در جایی که ثروت و مال متمرکز است، خروج از خانه و حضور در خیابان‌ها و فضاهای عمومی حتی در ابتدای غروب می‌تواند خطرآفرین باشد و انسان معمولاً احساس امنیت نمی‌کند. اما اینجانب مدتی قبل در نیمه‌های شب در کوچه پس‌کوچه‌های محلات فقیر قاهره با احساس امنیت کامل قدم می‌زدم. با طرح این سؤال که چرا این تفاوت وجود دارد؟ ایشان نتیجه می‌گرفت که تفاوت در معنویت حاکم بر محیط و فضای فکری مردم است که اجازه ناامن کردن فضا حتی برای غریبه‌ها را به خود نمی‌دهند و به این ترتیب، توسعه و پیشرفت صنعتی و ثروت مترکم نمی‌تواند عامل امنیت (با انسان شدن آدمیزاد) باشد.

در واقع، بنا به اذعان بسیاری متفکران، با حذف معنویت و اخلاق و مذهب از فضای جاری زندگی، فضا به شدت دچار فقر شده است. اگر چه علی‌الظاهر شکوه ظاهری آن، ثروت مترکم مادی را به نمایش می‌گذارد. اما از غنای معنوی یا جامعیتی که نشانه‌ای از توجه به وحدت حیات باشد، در آن خبری نیست. فقر فضاهای مدرن عمدتاً به دلیل غفلت از اصول و ارزش‌های معنوی و انسانی است که البته در جوامع گذشته رایج بوده‌اند و طبیعی است که با غفلت از آن‌ها در زندگی مردمان دوران مدرن، فضاها نیز که ساخته این آدم‌ها هستند، فاقد آن اصول و ارزش‌ها باشند. دوران مدرن (از پایان قرن هیجدهم به بعد و خاصه در قرن نوزدهم) دوران فقیر مایه شدن محیط انسانی بود. «در حالی که پیش از آن خاصه در قرون وسطا، محیط انسانی هم مذهبی بود و هم پهلوانی و بنابراین آکنده از رنگ و نغمه، قرن فلسفه و خاصه انقلاب کبیر فرانسه هرگونه شعور فوق طبیعی و هرگونه فضای حیاتی معطوف به عالم برین را از جهان بازگرفت و انسان بیش از پیش محکوم به زیست در سطحی افقی و در عالمی زوده از قداست و دیانت و نیز خورکردن به



کاشان: فضا‌سازیهای مدرن که در خدمت ماشین است نه تنها، انسان و نیازهای او و همچنین اصول زیبایی و تناسب را مغفول می‌گذارد که عامل نابودی بافت و فضای سنتی شهر است.

معنوی و فرهنگی، ویژگی‌های معماری و شهر و در یک کلام اصول شکل‌دهنده محیط و فضای زندگی بوده است که فضاهای شهری نیز جزئی از آن هستند. تا وقتی که مقررات و قوانین و ضوابط و تشکیلات تصمیم‌گیر و کنترل‌کننده ساخت‌وسازهای شهری وجود نداشتند (و البته آن قوانین نانوشته مورد احترام و عمل بودند)، شهرها با نظمی اندام‌وار توسعه و تکامل می‌یافتند که تجلیات اصولی چون وحدت و هماهنگی و تعادل و زیبایی و هویت و همزیستی با طبیعت به نحو بارز و مطلوبی در آن‌ها مشهود بود، به طوری که امروزه غالباً در حسرت آن‌ها هستیم. برعکس، شهر امروز، با همه تمهیداتی که در جهت کنترل توسعه و تغییراتش اندیشیده شده است، روزبه‌روز نه تنها از بُعد معنوی که از جهت مادی و ظاهری نیز به قهقرا می‌رود و قریب به اتفاق دست‌اندرکاران نیز به این انحطاط معترفند، به این ترتیب،

حقارتی بی‌روزنه امید شد. این چیزی است که بعضاً یا در پاره‌ای موارد، فریادهای حاکی از اعتراض و درد و رنج و نومیدی و نیز دل‌تنگی و حسرت و زیبایی را توجیه می‌کند.^{۲۲} به این ترتیب، علت فقر محیط را عمدتاً در اوج‌گیری و سیطره فرهنگ‌هایی جز فرهنگ مذهبی باید جست‌وجو کرد. فرهنگ‌هایی که اگر چه به ظاهر تخصصی با معنویت ندارند، اما با تفسیر خویش از انسان (در اولین مرحله) زمینه را برای انحطاط او و به تبع آن برای هر آنچه که حاصل فکر و عمل او و از جمله فضاست، فراهم می‌نمایند. برای نمونه فرهنگ اومانیستی بدین لحاظ که کار ویژه ایدئولوژی و بنابراین دین را به دوش می‌گیرد، اساساً از سه چیز غفلت می‌ورزد؛ نخست از خدا، زیرا برای خدا اولییتی قابل نیست، دوم از انسان زیرا او را جای‌گزین خدا می‌کند، سوم از معنای زندگی چون آن فرهنگ فقط به بازی با اشیایی که به تدریج رو به فنا می‌روند و استغراق در آن‌ها ناهشیارانه آن چنان که مستوجب شمانت است، بسنده می‌کند. آخر الامر چیزی ضدانسانی‌تر از اومانیسم نیست، زیرا به اصطلاح، تیشه به ریشه انسان می‌زند و با این که نیت که از او جانوری کامل

بسازد، فقط توفیق می‌یابد که وی را کاملاً به حیوان تبدیل کند. البته این خرده شایستگی را دارد که بعضی خصایص بربریت را بزدايد، اما در نهایت لامحاله «به تجدید بربریت» جامه از طریق «انسان‌زدایی» در جامعه به طرزی عمیق می‌انجامد.^{۲۳}

نوع هماهنگی

هماهنگی فضای سنتی، هماهنگی انسان با طبیعت را به نمایش می‌گذارد. همین‌طور هماهنگی اجزای فضا با یک‌دیگر و با کل فضا و سایر عناصر تا کل شهر امتداد دارد. معماری فضای سنتی آرامش و صفا و پاکی موجود در طبیعت را در محیط زندگی انسان متجلی می‌سازد. تراحم و تخصصی با طبیعت و قوانین حاکم بر آن ندارد و بالعکس با تبعیت از قوانین طبیعی، محیط را برای انسان تنظیم و تعریف می‌نماید. مصالح و فرم‌ها هم با طبیعت و اقلیم، هم با فضا و هم با یک‌دیگر هماهنگ و همراه هستند. عملکردها نیز با هماهنگی کامل در کنار یک‌دیگر و در جداریه فضا و عناصری که به آن می‌پیوندند، نظم یافته و جایگزین شده‌اند. این در حالی است که فضاهای مدرن

فضاهای هولناک مدرن
شهرها همانند خوره‌ای
آدمیان را تباه می‌سازد



از جهات مختلفی مثل مصالح مصرفی و فرم‌ها و اشکال و حتی با فعالیت‌های درون خویش در بسیاری موارد در تخصص با طبیعت (محیط) و انسان هستند. عملکردها نیز غالباً یا ماهیتاً با یک‌دیگر ناهماهنگ هستند و یا این‌که به جهت اهمیتی که در نمایش خویش (و حذف رقیب) دارند (مثل تابلوها و چیدمان عناصر) زمینه‌ساز ناهماهنگی در فضا هستند. ناهماهنگی فضاها با ویژگی‌های انسانی نیز امر متداولی است که برخی جلوه‌های آن ذکر شد.

در خاتمه

به این ترتیب، مهم‌ترین علت زیبایی و کارایی و مطلوبیت فضاها شهرت سستی قرابت آن‌ها با طبیعت انسان است. در واقع اگر چه هویت فضاها سستی با هویت انسان زمان خویش و هویت فضاها مدرن نیز با هویت (مغالطه‌ای) انسان مدرن هم‌سو و هم‌جهت هستند، اما این فضای سستی است که به جهت چند بُعدی بودنش با طبیعت (و به عبارت بهتر با فطرت) انسان هم‌سو و هماهنگ است. فضای سستی همچون تلنگر و همچون رعه‌ای روح انسان را هشدار می‌نماید که در ورای این ظاهر، باطنی هست و بالعکس فضای مدرن چنان انسان را اسیر و غرق در مادیت و ظواهر می‌نماید که حاصل آن جز غفلت از معنای حیات و طبیعت خویش نیست.

طبیعت انسان چیست؟ طبیعت انسان همان فطرت اوست و فطرت انسان‌ها امر و حالتی ثابت است که به حقیقت هدایت می‌کند. در طول تاریخ و در طول عمر انسان، فطرت پاک و زلال را (احتمالاً و کم‌وبیش) زنگارهایی فرامی‌گیرد که چیزی جز وجه مادی حیات نیستند. در واقع وحدت حیات که به کیفیت و معنا و معنویت متوجه است و حتی بعد ظاهراً مادی را در خدمت دارد. در صورت غفلت از معنویت و تمرکز بر مادیت استحاله می‌شود، به کثرت که خاصه ماده است، دچار می‌شود و از اصل خود به دور می‌افتد. این سخن به آن معنا نیست که وجه مادی زندگی باید سرکوب شود، بلکه سخن در این است که این وجه (به مصداق قَوْلِ عَلِيِّ خَدِمَتِكَ جَوَارِحِي)^{۲۵} باید در خدمت ساحت معنوی حیات باشد و به این ترتیب در تفکر متألهین اصولاً بین زندگی مادی و معنوی تفاوت و تمایزی نیست که بگوئیم مثلاً اسلام هم به معنویت توجه کرد و هم به مادیت زندگی و حیات یک قلمرو بیش نیست و آن سیر الی الله در صراط مستقیم^{۲۶} است، که فرموده است: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: بگو همان نماز من و عبادت من و زندگی و مرگم از آن خداوند است، پروردگار عالمیان» (انعام: ۱۶۲). تنها قلمروی

اصلی حیات، وجه معنوی آن به عنوان هدف است و اسباب مادی باید در خدمت سالک و سیر (الی‌الله) قرار گیرند و به عبارت دیگر، هر دوی این ساحت‌ها و قلمروها جلوه‌هایی از یک حقیقت واحد (فطرت الهی انسان) هستند. حال که طبیعت انسان تا حدودی معلوم شد، روشن می‌شود که کدام فضا با طبیعت انسان سازگارتر است؟ فضایی که به سمت زندگی جاوید هدایت می‌کند، فضایی که متذکر به اصول ثابت و لایتغیر است، فضایی که تجلی آرمان‌های معنوی و الهی انسان است، فضایی که در پی نمایش وحدت حیا است، فضایی که انسانیت انسان را ارج می‌نهد و مادیت را در خدمت ارتقای کیفیت معنوی حیات به خدمت می‌گیرد یا فضایی که تهییج مادیت حیات را عهده‌دار است، فضایی که عاری از هر معنا و معنویت است، فضایی که تهییج‌کننده غریز و مشتهات مادی است، فضایی که در آن انسان اسیر و مقهور ساخته خویش (ماشین) است و فضایی که تقلیدی از الگوهای بیگانه و نامأنوس است. کدام یک؟

خلاصه این‌که اصول حاکم بر فضاها سستی و مدرن در بسیاری زمینه‌ها راه نپایین و تخالف و حتی ضدیت با یک‌دیگر می‌پویند. در یکی توجه به باطن و معناست که تحت عنوان درون‌گرایی متجلی می‌گردد و در دیگری برون‌گرایی و عریانی و نمایشی است که به صورت تمرکز بر ظاهر و بیرون‌پدیدار می‌شود. در یکی وحدت است در عین کثرت و در دیگری نه تنها کثرت که کثرات است که خود را بر انسان تحمیل می‌کند. در یکی فضای معماری و مصنوع انسان در همزیستی کامل با طبیعت در جهت تکرار و تقویت پاکی طبیعت در محیط زندگی است و دیگری در ضدیت با طبیعت (و اصول و عناصر آن) فضا را به شدت آلوده می‌سازد. یکی فضا را آرام می‌کند و در این آرامش زمینه هدایت انسان را فراهم می‌کند و دیگری به شدت حواس را تحریک و تهییج نموده و همه را به خود (به عنوان هدف) می‌خواند و انسان را به ضلالت و غفلت کشیده و از معنویت باز می‌دارد.

هزار جامه معنی که من پردازم

به قامتی که تو داری قصیر می‌آید

(سعدی)

پی‌نوشت‌ها:

۱. گنون، رنه، سیطره کمیت و علائم آخر زمان، ترجمه علی محمد کاردان، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۲۴۲.
۲. نقی‌زاده، محمد، نسبت و رابطه سنت، نوگرایی و مدرنیسم در مباحث هنری و فرهنگی، فصل‌نامه هنر، شماره ۴۲، زمستان ۱۳۷۸.
۳. نصر، سیدحسین، شرح بر تبتوس بورکهارت، ارزش‌های

۲۱. تعبیر «صورت» در این جا در مقابل «معنا» به کار رفته است و نباید با «صورت» در مقابل «ماده» یا هیولا که نزد فلاسفه مسلمان مشهور است اشتباه شود. در این جا «معنا» عبارت از اصل یا ذات با وجه مستور و معنوی است و «صورت» به وجه ظاهری و جسمی ماده اشاره دارد.
۲۲. داوری اردکانی، رضا، نظر علامه طباطبایی در مورد غرب، نامه فرهنگ، شماره ۱۷، بهار ۱۳۷۴، ص ۵۱.
۲۳. شووان، فریتهوف، ترجمه جلال ستاری، مرکز برگار وجود، نامه فرهنگ، شماره ۱۹، بهار ۱۳۷۲، ص ۵۰.
۲۴. همان، ص ۵۸.
۲۵. خدا یا اعضا را در خدمت توانا کن (امیرالمؤمنین (ع)، دعای کمیل)
۲۶. وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَالْتَبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ: و این است راه راست من از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر جز از راه خدا که موجب تفرقه و پریشانی است، پیروی نکنید. (انعام: ۱۵۳).
- ❖
- جاویدان هنر اسلامی، مجموعه مقالات هنر معنوی، دفتر مطالعات دینی هنر، تهران، ۱۳۷۲، ص ۶۶.
۴. شووان، فریتهوف، اصول و معیارهای هنر جهانی، ترجمه سیدحسین نصر، در مجموعه مقالات هنر معنوی، دفتر مطالعات دینی هنر، تهران، ۱۳۷۲، ص ۹۶.
۵. گنون، رنه، ترجمه نسرین هاشمی، تقابل میان شرق و غرب، نامه فرهنگ، شماره ۱۷، بهار ۱۳۷۴، ص ۴۴.
۶. جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی، ج ۱۴، اسلامی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۴۹۹.
۷. داوری اردکانی، رضا، دین و تجدد، مجله نامه فرهنگ، سال ششم، شماره ۲۱، ۱۳۷۵، بهار، ص ۸۵.
۸. محقق داماد، سیدمصطفی و دیگران، گفت‌وگوی تمدن‌ها (میزگرد)، نامه فرهنگ، شماره ۴۰، تابستان ۱۳۸۰، ص ۳۷.
۹. به نقل از داوری اردکانی، ۱۳۷۵، پیشین ۷، ص ۸۲.
۱۰. شایگان، داریوش، در جست‌وجوی فضاهای گمشده، نامه فرهنگ، شماره ۹، بهار ۱۳۷۲، ص ۱۴۱.
۱۱. داوری اردکانی، رضا، شهر و ساکنانش، نامه فرهنگ، شماره ۴۷، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۳۳ - ۱۲۷.
12. Krier, Rob. Urban Space. Rizzoli, New York. 1979.
۱۳. برای مطالعه در مفاهیمی که ممکن است با زیبایی اشتباه شوند رجوع کنید به نقی‌زاده، محمد، زیبایی‌شناسی، فرم و فضا (فضای معماری و شهر)، مجموعه مقالات گردهمایی زیبایی‌شناسی کاربردی، ۱۳ اسفند ۱۳۸۰، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات هنری، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.
۱۴. دایرةالمعارف دین، ویراسته میرجیا الیاده.
۱۵. داوری اردکانی، رضا، دین و تجدد، مجله نامه فرهنگ، سال ششم، شماره ۲۱، بهار ۱۳۷۵، ص ۸۱.
۱۶. شایگان، ۱۳۷۲، پیشین ۱۰، ص ۱۴۱ برای مطالعه در مورد برخی معیارهایی که امکان سنجش و ارزیابی زیبایی‌های فضای شهری را به دست می‌دهند رجوع کنید به نقی‌زاده، ۱۳۸۱، پیشین ۱۳.
۱۷. با این کلام حضرت حافظ مقیاس و معیار سنجش خویش را قرآن قرار می‌دهد.
۱۸. این امر در سایر فضاهای شهری دیگر تمدن‌ها نیز صادق است. برای نمونه رجوع کنید به:
- Aminzadeh, B. The Concept of Unity in Islamic Religious Precincts. Unpublished PhD Thesis. The University of N. S. W. Sydney. 1995.
۱۹. جعفری، محمدتقی، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، دفتر مطالعات دینی هنر، تهران، ۱۳۶۹.
۲۰. برای نمونه رجوع کنید به نقی‌زاده، محمد، ویژگی‌ها و مبانی زیبایی در هنر اسلامی ایران، مجله نامه فرهنگستان علوم، (فصل نامه فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران)، شماره ۲۰، بهار ۱۳۸۲.